



زندگینامه

شهید فضل‌الله عابدینی در پانزدهم آذرماه هزار و سیصد و سی و هشت در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف در روستای قوه‌جین ابهر به دنیا آمد. در دوران کودکی زندگی سختی را تجربه کرد. شهید عابدینی در دوران کودکی، مادر خود را از دست داد و از آن پس کنار پدر پیرش زندگی کرد. از همان دوران کودکی توجه ویژه‌ای به اجرای احکام اسلامی داشت. فضل‌الله دوران دبستان را در روستا به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت. و در منزل برادرش در یکی از محلات فقیرنشین تهران ساکن شد. در سالهایی که دور از خانواده و در شهر تهران مشغول گذراندن دوران دبیرستان بود، در هنگام فراغت و تعطیلی به روستا می‌رفت و پدرش را یاری می‌داد. با وجود برخورداری از حداقل امکانات، در سال ۱۳۵۷ و همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی در کنکور رشته تجربی شرکت نمود و موفق شد در دانشکده داروسازی تهران قبول شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی عضو انجمن اسلامی دانشکده شد و پس از مدتی سرپرستی جهاد سازندگی دانشکده را به عهده گرفت. در این زمان کمک به روستاییان و کشاورزان را در ردیف کارهای اصلی خود قرار داده بود و سعی می‌کرد روزهای جمعه و ایام تعطیل به اتفاق برادران و خواهران مسلمان و متعهد دانشکده به روستاهای اطراف تهران برود. و به کشاورزان در برداشت محصول و کارهای دیگر کمک کند. او از جمله افرادی بود که در حمله به لانه جاسوسی آمریکا در سیزده آبان ماه سال ۱۳۵۹ شرکت داشت. جریان حمله به لانه جاسوسی و گروگانگیری جاسوسان به حدی آمریکا را عصبانی کرده بود که هر لحظه امکان داشت مستقیماً یا با واسطه عوامل داخلی خود به لانه جاسوسی حمله کند. به این علت، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام درصدد امنیت داخلی و دفاع در مقابل تهاجم احتمالی برآمدند. در این رابطه، فضل‌الله در تشکیل گروه ضربت لانه جاسوسی، ساختن سنگر و ایجاد طرح‌های دفاعی سهم بسزایی داشت. او برای افزایش توان و آشنایی بیشتر با امور دفاعی، در دوره تاکتیک نظامی که مربیان آن از نیروهای مخصوص (کلاه سبز) ارتش بودند، شرکت کرد.

تلاش ناکام آمریکا برای آزادسازی گروگانها و حادثه صحرای طبس باعث شد برای نگهداری گروگانها مسائل امنیتی بیشتری رعایت شود و در این رابطه، جاسوسان به شهرهای مختلف ایران انتقال داده شدند. شهید فضل‌الله

برای نگهداری گروگانهای منتقل شده به تبریز، به آن شهر رفت. شهید فضل-الله در عین حال که دانشجویی کوشا، درس-خوان و مستعد و از دانشجویان زرننگ ورودی ۵۷ بود، به فعالیتهای فکری و اعتقادی نیز می-پرداخت. او در عین احترام به دیگران، در بحث-ها بر موضع حق خود پافشاری می-کرد. از وقتی که به تبریز رفته بود، بر خود واجب می دانست که در پاکسازی مهاباد همراه برادران پاسدار و ارتشی شرکت کند و دشمنان اسلام و انقلاب را نابود سازد. او برای رفتن به میدان جهاد و شهادت بی اندازه کوشش می-کرد. زمانی که فرماندهی سپاه پاسداران تبریز به یکی از برادران دانشجو پیشنهاد می-شود، او با فضل الله مشورت می-کند. فضل الله در جواب می گوید: «مسئولیت را قبول کن به شرطی که مرا به غرب و کردستان بفرستی.»

بعد از آنکه برادر مذکور مسئولیت فرماندهی سپاه را می-پذیرد، به فضل-الله توصیه می-کند که در تبریز بماند و مسئولیت بسیج روستائیان را بر عهده گیرد و آنها را برای مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی آماده سازد. فضل-الله بنا به وظیفه شرعی این کار را برعهده می-گیرد و به خوبی از عهده این کار بر می آید. زمان زیادی از مسوولیت جدید او نمی-گذرد که حمله شدید هوایی و زمینی عراق متجاوز علیه ایران شروع می-شود و فضل-الله سعی می-کند مسوولیت خود را به فرد دیگری واگذار کند و راهی میدان جهاد شود. سرانجام به آرزوی خود می-رسد و با تنی چند از دوستانش راهی جبهه حق علیه باطل می-شود بلافاصله برای دفاع از شهر سوسنگرد، اعزام می-شوند. در چند روز اول نبرد نابرابری که یک طرف آن تعداد اندکی انسان خداجو با سلاح اندک بودند و طرف مقابل، لشکریان با بن دندان مسلح متجاوز، تعدادی از همزمانش به شهادت می-رسند. سرانجام زمانی که چهار روز متوالی از نبرد بی امان با دشمن متجاوز می-گذشت، در تاریخ ۱۳۵۹/۰۸/۲۱ شربت گوارای شهادت را نوشید و به حضرت حق پیوست. او در دیدار با یکی از برادرانش گفته بود: «من حتماً شهید خواهم شد. از طرف من به همه آشنایان بگو که از خطاهای من بگذرند و برایم از درگاه احدیت آمرزش بطلبند.»

نام او به عنوان اولین شهید از دانشجویان پیرو خط امام در تاریخ ثبت شد.

چند فراز از نامه-های شهید در موقع عزیمت به جبهه، به پدر و برادرانش همه ما اگر از بین برویم و امام بماند باز خوب است.

اگر من از بین رفتم، شما دست از امام برندارید.

آرزو داشتم که در زمان امام حسین (علیه السلام) در کربلا بودم اکنون خوشحالم که آن سعادت را یافتم.

شهید فضل الله عابدینی از نگاه برادر

او نسبت به مسائل آگاهی خوبی داشت. قبل از آغاز جنگ می-گفت: «مجاهدین خلق و بنی صدر آدم-های درستی نیستند و خیانت می-کنند.» ما اول باور نمی-کردیم ولی بعد فهمیدیم که درست می-گوید.

سنش کم بود؛ روحانی ده داشت به جان شاه دعا می-کرد که عصبانی شد و گفت: «شما آخوندید باید حق و باطل را بهتر بدانید. چرا به جان آن خائن دعا می-کنید؟»

این انسان از همه چیز بریده بود، یک روز که رفته بودیم بیرون تا برایش یک پیراهن و ساعت بگیریم، او قبول نکرد و گفت من به هیچ چیز احتیاج ندارم.

جنگ عراق که شروع شد، او اصلاً طاقت نیاورد. هرچه ما گفتیم توی این مملکت به تو احتیاج دارند، قبول نکرد و گفت: وقتی دشمن توی آب و خاک ما بیاید، ماندن جایز نیست. چه حکم جهاد بدهند و چه ندهند، ما باید برویم.

ما را تشویق می-کرد برویم تظاهرات. ما از میدان راه آهن تا انقلاب پیاده می-رفتیم. می-گفت: وضو بگیرید به نیت شهادت.

از بچگی اسمش را گذاشته بودند، دانشمند. با یک بار درس دادن معلم، آن را می فهمید. چند باری که رفته بود مسجد ابهر سخنرانی کرده بود، همه تعجب کرده بودند که چه طور یک دانشجوی جوان این چنین با صلابت صحبت می-کند.

قسمتی از صحبت‌های یکی از دوستان و همکلاسی شهید (دکتر سادات)

زندگی خیلی ساده-ای داشت. در محیط دانشکده هم که بود، با لباس خیلی ساده رفت و آمد می-کرد. یعنی شاید همان لباسی که اول پوشیده بود ما تا آخر هم ایشان را با همان لباس می-دیدیم؛ چون خیلی ساده زندگی می-کرد. دیگر این که توی درس به خیلی-ها کمک می-کرد؛ یعنی اگر کسی مشکلی داشت، خیلی قشنگ با او صحبت می-کرد تا مشککش رفع شود و درس را بفهمد. ایشان جزء بچه-های زرنگ بود. مطالعات اسلامی عمیقی داشت. آدم فوق العاده مذهبی و صریحی بود. در مورد بحثهایی که گروهک-ها مطرح می-کردند، مطالعات زیادی می-کرد و نسبت به آنها جبهه-گیری خاصی داشت. همه این-ها را هم خیلی صریح به زبان می آورد.

شهید عابدینی از دیدگاه دوست و همکلاسی ایشان (دکتر عباس حاجی آخوندی)

شهید عابدینی بدون بهره مندی از معلم خصوصی و کلاس تقویتی و غیره با رتبه بسیار خوب در کنکور قبول شده و وارد دانشکده داروسازی دانشگاه تهران شده بود. از دانشجویان بسیار باهوش، خوش رفتار و انسان بسیار معتقد و روشنفکری بود. شهید عابدینی از نظر علمی به گونه-ای بود که با وجود فعالیت-های سیاسی اجتماعی، جزواتش همیشه کاملترین بود و برخلاف بقیه دانشجویان، خوش خط و با سلیقه بود. آخر ترم، جزوه هایش را در فضای عمومی می-چید تا بقیه به عنوان رفرنس استفاده کنند. در کلاس هم درس ها را خوب می-گرفت و از دانشجویان ممتاز بود.

وصیت نامه شهید

سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و سلام بر پیروان حقیقی او که بعضی شهادت را برگزیدند و به لقاءالله پیوستند و برخی دیگر به انتظار شهادت، پرتوان و پرامید در راه اسلام و حاکمیت الله بر تمامی زمین می-کوشند. سلام بر پیروانی که اکثراً از طبقه محروم و ستمدیده جامعه هستند اما پوچی مادیت را درک می کنند و

می-دانند راه خمینی حرکت به سوی رفاه و زندگی مادی فقط نیست بلکه آسایش انسان همراه با حرکت به سوی الله و رسیدن به مقام عبودیت رب العالمین است و در این راه همه چیز خود را از خدا می-دانند و به سوی او حرکت می-کنند.

انالله و-انا-اليه -راجعون / فضل الله عابدینی